



در بیان «میزی» و «برآورد» و «بازدید» و غیره

بدان که قرار هر ولایت در ادای «خراج» متفاوت است. پس ممیز باید در تعیین «خراج» محصولات و مزروعات آنچه از حیوانات است زمین زراعت را کلاً چنانچه دانستی مساحت کند. پس بذر هر جنسی را معین کند که مثلاً یک من بذر از فلان جنس چه قدر زمین را کفایت می کند. پس «ریع» آن را در یک قطعه به دست بیاورد و مقدار بذر را از آن قرار در کل مساحت خود که از جنس واحد باشد حساب کند. چون مقدار بذر کل به دست آمد ضرب کند در مقدار «ریع» و از حاصل ضرب بذر را موضوع دارد و از تتمه به قرار عشر یا به قرار ثلث به هر نحو که قانون مملکت است «خراج» معین کند.

غالب این است که یک من از جو و گندم به وزن هشت عباسی یا نه عباسی یکصد و بیست و پنج ذرع زمین مسطح، یعنی ذرع اندر ذرع، را زراعت کند و «ریع» آن غالباً از هفت تخم باشد تا پانزده تخم. لکن در بعضی زمینها از صد و دویست نیز بگذرد، و در بعضی به چهار و پنج نیز نرسد.

پس اگر حاصل موجوده را مساحت و معین خواهد کرد در حیوانات و غیر آن مثلاً تنباکو و کاهو و قصیل و یونجه نیز همان طریق عمل کند.

و اگر خواسته باشد زمین قابل زراعت را خواه مزروع باشد خواه نباشد مساحت کرده حاصل آن را جمع نماید باید ملاحظه زمین را بکند. زیرا که اغلب از مزارع چنان است که قطعه «ای» را سالی زراعت کنند و قطعه «ای» را سال دیگر. هر زمین که چنان باشد تفاوت آن را «موضوع» دارد.

و باید دانست که چنانچه محصولات به قرار «ریع» و قابلیت هر زمین اختلاف به هم می رساند به ملاحظه شرب و آب نیز مختلف می شود. هر زمینی که شرب آن از رودخانه باشد یا «دیم» زراعت شود که در فارس آن را «بخس کار» گویند بدون وضع مخارج سوای

بذر را «خراج» بندند.

لکن هر جا که شرب آن از قنات یا نهر باشد خرج قنات و بند را باید منظور داشت.

و هر جا که به دوالیب و اطوا شرب آن می شود، برآورد «دولابی» را نماید که چه قدر زمین را مشروب می سازد، از آن قرار معمول دارد.

به هر حال در حاصل غیر موجوده ملاحظه آب و زمین هر دو لازم است.

و از اجناس آنچه غلات و محصولات [است] که «نقدی» نماید از قرار نرخ ولایت یا قراری که در دیوان معین است «مسعر» خوانند و آن نرخ را «تسعیر» گویند.

لکن آنچه از اقمشه و سایر اجناس است تقویم و قیمت نمایند. پس آنچه مناسب هر ولایتی به کار و مصرف اولیای دیوان می آید مثل گندم و جو و قصیل و در گرمسیر خرما یا علف و کاه باید «مال دیوان» آن را «جنسی» جمع ببندد، و الاً مثل تنباکو و خربزه و کاهو و سایر اثمار و حیوانات را «نقدی» موافق نرخ آن ولایت جمع ببندد که «مال دیوان» تلف نشود.

و اگر «خالصه» باشد سوای «خراج» «بهره خالصه» را نیز جمع کند و «خرج قنات» یا «بند» اگر داشته باشد «موضوع» دارد یا معین نماید. همچنین است در مراتع و بساتین و فالیز.

اما در مواشی آنچه گاو و گوسفند و گاو میش و مادیان و الاغ و قاطر و یابو و غیره داشته باشد که منفعتی از آنها به عمل آید سوای آنچه به کار زراعت رعیت می آید مثل گاوی که برای شیار باشد، یا الاغی که برای حمل غله خودش به کار داشته باشد، یا اسبی که برای سواری باشد نه برای کرایه و غیره هر کدامی را موافق معمول «خراج» تعیین کند.

همچنین «سرشمار» و «خانه شمار» در هر ولایت که معمول

باشد در رستاقات و بلوکات. لکن در شهرها و بلاد معتبره به هیچ وجه سگان آنها را بجز اصناف محترفه و نساج و امثال آن تحمیلی نیست.

در بیان «برآورد» و «بازدید»

بدان که چون خواهند «برآورد» عمل کلی نمایند اولاً یک جزو آن را به مقدار معین تشخیص دهد و بدان نسبت «برآورد» عمل کلی حاصل نماید. مثلاً در تعیین خرج پانصد نفر، یا علیق پانصد رأس اسب یا قاطر یا شتر چون جیره یک نفر مشخص شده که سیزده سیر نان است، و علیق یک رأس اسب یک من جو و دو من کاه، و نواله شتر روزی نیم من آرد جو، آنچه نفر و رأس زیاد شود از آن قرار بالا رود. و به همان قرار چون یک روز معین شد چندین روزه که خواسته باشد معین شود.

همچنین در «بازدید» عمل بنائی، ذریعی از هرگونه عمل آن را از آجرکاری و شمشه کاری و خشت کاری و سفیدکاری و غیره مشخص نمایند که چه قدر مصالح برده و در اجرت ملاحظه کند چند ذرع را یک نفر بنا با چند نفر عمله روزی تمام می کند، و در قیمت مصالح رجوع به نرخ وقت نماید. پس عمل را به طریق مساحت عرض و طول و عمق آن را حاصل کرده و خرج آن را به قیاس عمل جزو حساب نماید.

همچنین در عمل «کارخانه» از هر جنس مأكول و مطبوخ چون یک ظرف آن را به تحقیق مشخص نمود کل ظروف آن هر قدر باشد معین شود.

همچنین در عمل «قورخانه» از گلوله و فشنگ و عراده و توپ ریزی و اسباب توپ کشی و غیره.

(فروغستان، ص ۲۶۷ - ۲۷۱)

شبیستان نکات و گلستان لغات

نکته: بق بقال پشه ایست که بر سر آل یعنی سراب بقیعه آمال پر و بال می زند و دال دلآل راهنمایی است در معرض دلال، که هر که در حیطة ادلال او درآمد لال می شود.

رباعیه

بقال زنده کی طلبد بهر جمع مال

لازم از پی بقا بنگر نام او به فال

دلال گه شتاب و گهی ناز می کند

دل ناز کردن وال بر شتاب دال

حکایت: یکی از سوقیه را که به حیلت جعلت و لجاج مزاج مشهور بود گفتند: تا چند چون عیاری از پی زر در قلب رای چشم بر یاری داری و به آزار خلق تیغ زبان چون الف بر سر هر زاری کشی؟

گفت: این خرده ندانید که بازاری که از آزار عاطل بود، بی حاصل بود.

قطعه

بازار بود خانه و دیوانگه دیوان

دیوانه سوداست از آن مردم بازار

پامال شد آن کس که به بازار درون رفت

بازار ببین پای نهاده به سر زار

(برگرفته از نسخه خطی شبیستان نکات)

یکی از شعرای روزگار همچون الف شعرا، با وجود استقامت طبع از شعر کنار گرفته بود و چون غین بلغا در میان بلای جلا و انزوا هزار فراغت حاصل کرده، یکی از دوستان شامی برکنار احتشام دیدش که دهان عین جوع به لقمه چو بسته بود و ریش دل را به شربت شیر دوا می ساخت. گفتش: چرا با لبان فصیح به انبان فصیح بساخته ای و دال دل از میح مدیح کسان پپرداخته؟ گفتا: ندانسته ای که هر که از دروغ رایش بپردازد، شاید که با دوغ بسازد؟

قطعه

دلیل بر سر مکرست و روغ دال دروغ

همین ز لفظ دروغ آمدست معنی راست

خرد چو آخر لفظ دروغ بیند غین

بداند این که درو عاقبت هزار بلاست

نکته: عطّار اگر عطای طای طیب اخلاق در دل نباشد، کسوت

عار می پوشد؛ و علاّف را اگر لباس سر و پای عف، یعنی پرهیزکاری نبود، چشمه تراز و لای لاف می پیماید.

قطعه

عطّار رایش از ز خدا در پی عطاست

از خَلق طیب خَلق ندارد دمی دریغ

علاّف قلب فالع دل شد به تیغ مکر

بنگر به پیکرش که ببینی غلاف تیغ